

نوع مقاله: پژوهشی


بررسی تحلیلی معیار و مصادیق نص جلی و خفی در کلام امامیه

سیدمحسن موسوی / کارشناس ارشد معارف اسلامی و کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

smmzsm7378@gmail.com  orcid.org/0000-0001-5571-4252

m.faryab@gmail.com

محمدحسین فاریاب / دانشیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۴  <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

چکیده

در کتاب‌های کلامی، یکی از مباحث مطرح شده در بحث امامت، اصطلاح «نص جلی» و «نص خفی» است. این دو اصطلاح که در ذیل مسئله راه‌های تعیین امام مورد بحث قرار می‌گیرد، در آثار کلامی فرق مختلف، اعم از معتزله، اشاعره، زیدیه و امامیه مطرح شده است. در بین فرق مختلف اسلامی، تنها متکلمان امامیه‌اند که معتقدند امیرمؤمنان^ع هم با نص جلی و هم با نص خفی به‌عنوان جانشین بلافصل پیامبر^ص تعیین شده است. این مقاله با روش تحلیلی - کتابخانه‌ای، ضمن اشاره به معیار نص جلی و نص خفی از دیدگاه متکلمان امامیه، دلایل آنها بر اثبات این اعتقاد را تبیین می‌کند و به اشکالات مخالفان این عقیده پاسخ می‌دهد. در پایان، ضمن انتخاب معیار منتخب برای نص جلی و نص خفی، اثبات خواهد شد که برخلاف نظر بیشتر متکلمان، حدیث غدیر از مصادیق نص جلی است، نه نص خفی.

کلیدواژه‌ها: امامت، امیرمؤمنان^ع، نص جلی، نص خفی، امامیه، متکلمان، حدیث غدیر.

مسئله «نص» به عنوان یکی از راه‌های تعیین امام، از چالش برانگیزترین مسائل بحث امامت است. گرچه همه فرق اسلامی نص را یکی از راه‌های معتبر تعیین امام و خلیفه می‌دانند (فخررازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۶۸)، ولی در اینکه چنین نصی از ناحیه پیامبر ﷺ صادر شده است یا نه، بین فرق مختلف اسلامی اختلاف نظر وجود دارد: برخی اساساً وجود هرگونه نصی را منکرند؛ برخی دیگر تنها معتقد به نص خفی‌اند و بالاخره گروهی دیگر معتقد به نص جلی هستند.

متکلمان معتزلی عمدتاً نه معتقد به نص جلی هستند و نه نص خفی (مانکدیم، ۱۴۰۳ق، ص ۵۱۶ و ۵۱۷)؛ مگر ابراهیم‌بن سيار نظام (۲۳۱ق) که معتقد به نص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ بوده است (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۷۱).

متکلمان اشعری نیز هیچ‌گونه نصی را که بر امامت شخصی بعد از پیامبر ﷺ دلالت کند، قبول ندارند؛ چه نص خفی باشد و چه نص جلی؛ چه نص درباره امامت امیرمؤمنان ﷺ باشد و چه درباره امامت/بویکر (بغدادی، ۲۰۰۳، ص ۲۲۲). متکلمان زیدیه نیز عمدتاً نص جلی را قبول ندارند و تنها معتقد به نص خفی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ هستند (یحیی‌بن حمزه، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۸۷)؛ مگر تعداد اندکی از آنها، مانند حمید/بن یحیی (۴۳۶ق) (حمیدان، ۱۴۲۴ق، ص ۸۴ و ۸۶) و /احمدبن محمد شرفی (۱۰۵۵ق) (شرفی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۳۷)، که مانند متکلمان امامیه معتقد به نص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ هستند.

اما متکلمان امامیه همگی معتقد به نص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ هستند. به گفته شیخ مفید، اساساً اصطلاح «امامیه» بر کسانی اطلاق می‌شود که معتقد به نص جلی باشند (مفید، ۱۴۱۳ق - ب، ص ۳۸). به اعتقاد آنها، امام باید دارای صفات و ویژگی‌هایی همچون عصمت، افضلیت و... باشد. بر همین مبنا، عمدتاً بر این باورند که به دلیل مخفی بودن این ویژگی‌ها از اطلاع مردم، تعیین امام از طریق اختیار و اجماع امت امکان‌پذیر نیست؛ بلکه باید امام از طریق نص جلی تعیین شود (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۳۲؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۰۸؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰؛ لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶). بنابراین اعتقاد به نص در امامت، از اساسی‌ترین باورهای این گروه است. در همین راستا، امامت را بعد از پیامبر ﷺ، منحصر در امیرمؤمنان ﷺ می‌دانند و نصوص متعددی اعم از نص خفی و نص جلی بر امامت ایشان از سوی پیامبر ﷺ نقل می‌کنند.

بعد از بررسی نظرات امامیه در باب نص جلی و نص خفی، به این نتیجه رسیدیم که متکلمان امامیه با وجود مشابهت‌هایی که در برخی جهات، مانند اصل اعتقاد به نص جلی، استدلال بر اثبات آن و... با یکدیگر دارند، در چند جهت با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برای نمونه، در مسئله معیار نص جلی و نص خفی؛ همچنین در اینکه برخی از نصوص مانند «حدیث غدیر» یا «حدیث منزلت» از مصادیق نص جلی هستند یا نص خفی، با یکدیگر اختلاف دارند. ما در ادامه ضمن اشاره به مسائل مطرح‌شده در آثار متکلمان، درباره این جهات اختلافی داوری خواهیم کرد.

بنابراین ما در مقاله حاضر در قالب پنج بخش به دنبال آن هستیم که نظر متکلمان امامیه دربارهٔ تعریف «نص»، معیار «نص جلی» و «نص خفی»، دلایل اعتقاد به نص جلی بر امامت امیرمؤمنان علیه السلام، پاسخ به اشکالات مخالفان و نهایتاً مصادیق نص جلی و نص خفی را مشخص کنیم و در ضمن هر بخش، نظر منتخب خود را ارائه دهیم.

در مورد موضوع مقاله، کتاب، پایان نامه یا مقاله‌ای که مستقیم به آن پرداخته باشد، به دست نیامد؛ بلکه تنها در برخی آثار به صورت گذرا به مصادیق نصوص جلی و خفی، تقسیم نص به جلی و خفی یا برخی شبهات نص جلی پرداخته شده است. برخی از این کتب، پایان نامه‌ها و مقالات عبارت‌اند از: کتاب *امامت در بینش اسلامی* (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۰)، کتاب *دانشنامه کلام اسلامی* (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷)، پایان نامهٔ *ضرورت نص بر امام از نظر مذاهب اسلامی* (میرزاپور، ۱۳۸۶)، مقالهٔ «نظریهٔ نص از دیدگاه متکلمان امامی» (امیرخانی، ۱۳۹۲)، مقالهٔ «نص جلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب معراج» (امیری، ۱۳۹۴) و مقالهٔ «امامت از دیدگاه زیدیه» (سلطانی، ۱۳۹۲). چنان‌که پیداست، هیچ‌کدام از منابع یادشده به صورت خاص به مسئلهٔ مورد نظر ما، یعنی بررسی تحلیلی معیار و مصادیق نص جلی و خفی در کلام امامیه، نپرداخته‌اند.

بخش اول: مقصود از اصطلاح «نص» در مباحث امامت

اصطلاح نص وقتی در بحث امامت به کار می‌رود، معنای خاصی دارد. برخی از متکلمان امامیه این اصطلاح خاص را تعریف کرده‌اند. برای مثال، *فاضل مقداد* اصطلاح نص در بحث امامت را چنین تعریف کرده است: «هو اللفظ الذی لا یحتمل غیر ما فهم منه» (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۳۸). طبق این تعریف، مراد از نص در این بحث، همان اصطلاح مشهور است. در اصطلاح مشهور، «نص» یعنی آن لفظی که به صورت قطعی دلالت بر یک معنای مشخص دارد و هیچ تأویل یا احتمال خلافی در آن راه ندارد؛ نه احتمال قوی و نه احتمال ضعیف (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۶۹۶).

در مقابل، برخی دیگر از متکلمان، نص در بحث امامت را به معنایی اعم از نص و ظاهر در اصطلاح مشهور آن به کار برده‌اند؛ مثلاً در مناظرهٔ شیخ مفید با قاضی ابوبکر احمد بن سیرار دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام دارد، وقتی قاضی ابوبکر معنای مورد نظر شیخ مفید از اصطلاح نص در بحث امامت را از او می‌پرسد، شیخ در جواب، نص را این‌گونه تعریف می‌کند: «حقیقه النص هو القول المنبئ عن المقول فیه علی سبیل الإظهار» (مفید، ۱۴۱۳ق - ج، ص ۱۹). مطابق این تعریف، هر سخنی که ظهور در معنای خود داشته باشد، نص است و در نص بودن لازم نیست که صریح الدلاله باشد. بنابراین هر سخنی که در باب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیهٔ خدا و رسول برسد، چه صریح باشد و چه ظاهر، نص محسوب می‌شود.

البته به نظر می‌رسد که معنای نص در مبحث امامت، آن‌گونه که برخی مانند *فاضل مقداد* تعریف کرده‌اند، نیست؛ بلکه حتی مراد از نص در این مسئله، عام‌تر از تعریف شیخ مفید است. برای اینکه بفهمیم مراد از این

اصطلاح در بحث امامت چیست، لازم است به برخی از شواهد و قرائن توجه کنیم تا تعریف دقیق‌تری از آن به‌دست آوریم. برخی از این قرائن و شواهد عبارت‌اند از:

الف) نص در این بحث، مترادف با «تعیین» (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶) یا «وصیت» (ولید، ۱۴۰۳ق، ص ۶۶) قرار گرفته است. چنان‌که معلوم است، تعیین امام از سوی خدا و رسول، یا وصیت پیامبر ﷺ درباره امام، اعم از این است که این وصیت یا تعیین با عبارتی بیان شود که صریح در امامت باشد یا با عبارتی بیان شود که ظهور در امامت داشته باشد؛

ب) نص در این بحث، در مقابل نظریه انتخاب امام از طریق «اجماع» و «اختیار» قرار می‌گیرد. برای مثال، به عبارتی از شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* اشاره می‌کنیم: «الاختلاف فی الإمامة علی وجهین: أحدهما: القول بأن الإمامة تثبت بالاتفاق و الاختیار و الثانی: القول بأن الإمامة تثبت بالنص و التعیین» (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶). به بیان دیگر، مراد از نص این است که امام از ناحیه خداوند یا وصیت پیامبر ﷺ معلوم می‌شود، نه انتخاب و اجتهاد مردم. حال چه این تعیین، صریح‌الدلالة باشد و چه ظاهر‌الدلالة (میرزاپور، ۱۳۸۶، ص ۱۳)؛

ج) برخی متکلمان در این بحث، نص را به دو دسته «فعلی» و «قولی»، و نص قولی را نیز به دو قسم «جلی» و «خفی» تقسیم کرده‌اند (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷۶؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۸، ص ۱۶). بنابراین اگر نص به معنای مشهور آن مراد بود، چگونه یکی از اقسام آن را فعلی می‌دانند؛ درحالی‌که فعل از مقوله لفظ نیست؛ البته غالباً نص فعلی بدون نص قولی مورد نظر متکلمان نبوده است و دلیل مستقل به‌شمار نمی‌آید. همچنین چگونه نص خفی را یکی از اقسام نص قولی می‌دانند؛ درحالی‌که معتقدند نص خفی در دلالتش به اندازه نص جلی صراحت ندارد؟ به بیان دیگر، نص خفی را بعضاً به معنای ظاهر در اصطلاح مشهور به کار برده‌اند. بنابراین نمی‌توان نص در بحث امامت را به معنای مشهور آن دانست؛ چنان‌که نمی‌توان آن را صرفاً لفظی دانست.

د) کتاب‌هایی که در باب نصوص دال بر امامت نوشته شده‌اند، مانند *انبات الهداة* شیخ حرعاملی، *عقبات الانوار* میرحامد حسین، *المراجعات* شرف‌الدین عاملی و...، مشتمل بر آیات و روایاتی هستند که برخی از آنها صریح‌الدلالة‌اند و برخی دیگر تنها ظهور در امامت دارند. بنابراین اگر مراد آنها از نص، همان معنای مشهور بود، تنها باید به متون صریح‌الدلالة اشاره می‌کردند.

با توجه به شواهدی که ذکر شد، تعریف دقیق و جامعی از اصطلاح نص در مسئله امامت به‌دست می‌آید:

نص در مبحث امامت به معنای هر قول یا فعلی است که به صورت آشکار بر تعیین امامت فرد مشخصی از سوی خداوند یا پیامبر ﷺ دلالت کند؛ حال چه دلالت آن قطعی باشد و چه در حد ظهور.

بخش دوم: معیار نص جلی و نص خفی

متکلمان امامیه معیارهای متفاوتی را برای نص جلی و نص خفی بیان کرده‌اند که البته بیشتر این معیارها به معیار واحدی برمی‌گردند. برخی از معیارهای مطرح‌شده توسط متکلمان امامیه عبارت‌اند از: «تصریح به عین و اسم و

نسب امام» (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹)؛ «قابل تأویل نبودن» (ابن میثم، ۱۴۰۶ق، ص ۱۸۷)؛ «فهم بدیهی مراد از آن برای مخاطبان اولیه» (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷)؛ «نصوصی که منحصرأً شیعیان آنها را نقل کرده‌اند» (همان، ص ۶۸)؛ «بیزمند استدلال یا مقدمه نبودن» (فاضل مقداد، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰) و «صریح بودن» (نراقی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۶).

از بین معیارهای مختلفی که برای نص جلی بیان شده است، به نظر می‌رسد آن معیاری که به واقع نزدیک‌تر است، معیار سید مرتضی است. از نظر ایشان، معیار نص جلی این است که فهم مراد از آن، برای مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ (صحابه) بدیهی باشد؛ به گونه‌ای که حجت را بر آنها تمام کند. این معیار را می‌توان از یکی از تعریف‌هایی که برای نص جلی بیان می‌کند، به دست آورد (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷). دلیل ما بر ترجیح این معیار بر معیارهای دیگر، توجه به نکته زیر است:

اصل نزاع نص جلی و نص خفی، مربوط به زمان صدور نص است که مخاطبان آن، «صحابه» پیامبرند، نه نسل‌های بعدی. بنابراین ممکن است نصی در زمان صدور آن جلی باشد، ولی در زمان‌های بعدی خفی شده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که نمی‌توان «تواتر» (بغدادی، ۲۰۰۳، ص ۲۲۲) یا «صحت صدور حدیث» (بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۴۰) را شرط نص جلی قلمداد کرد؛ چراکه همه اینها مربوط به نسل‌های بعدی‌اند، نه زمان صحابه. دلیل ما بر این برداشت، سخن خود متکلمانی است که درباره نص خفی گفته‌اند نصی است که به دلیل عدم صراحت آن، راه اجتهاد را برای صحابه بازمی‌گذارد تا آنها از طریق انتخاب و بیعت، خلیفه را انتخاب کنند (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲۰ (بخش ۱)، ص ۱۰۰). بنا بر این مطلب، معلوم می‌شود که نزاع نص جلی و نص خفی، مربوط به مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ است، نه نسل‌های بعدی. نکته قابل توجه این است که همین مسئله باعث شده است برخی از زبیده نصوص امامت امیرمؤمنان ﷺ را خفی بدانند. همین خفی بودن، دلیل آنها بر جواز اجتهاد صحابه در مسئله خلافت است (یحیی بن حمزه، ۱۴۲۴ق، ص ۱۵۴؛ قرشی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۴۱۳). از نظر ایشان، اگر نصوص امامت را جلی بدانیم، باید صحابه را به دلیل مخالفت با آن، تکفیر کنیم. در نتیجه، بیشتر متکلمان زبیده از آنجاکه این نصوص را خفی می‌دانند، معتقد به تکفیر صحابه نیستند (فرمانیان و موسوی‌نژاد، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳). بنابراین ممکن است که همه نصوص امامت، امروز برای ما خفی محسوب شوند، ولی ما با قرائتی بفهمیم که صحابه پیامبر ﷺ برخی از این نصوص را به صورت جلی دریافت کرده‌اند و جای هیچ عذر و اجتهاد و تخلفی برای آنها وجود نداشته است.

پس به نظر می‌رسد که معیار صحیح نص جلی این است که مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ (صحابه)، امامت و خلافت را از آن نص، به صورت بدیهی و واضح دریافت کرده‌اند؛ به طوری که حجت بر آنها تمام شده و جای هیچ عذر و تخلف و اجتهادی را برای آنها باقی نگذاشته است؛ چه فهم امامت از آن به دلیل صراحت الفاظی مانند خلافت، امامت، امارت، وصایت و... باشد و چه با توجه به قرائن حالیه و مقالیه موجود در آن کلام باشد. ناگفته پیداست که

طبق این معیار، ممکن است نصی را جلی بدانیم، ولی دلالت آن بر امامت را در زمان حاضر نیازمند به استدلال بدانیم. چنان که سید مرتضی در تعریف نص جلی می‌گوید: «ما علم سامعوه من الرسول ﷺ مراده منه باضطرار، و إن كنا الآن نعلم ثبوته و المراد منه استدلالاً» (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷).

در مقابل، معیار نص خفی این است که جلی بودن آن نص برای ما محرز نشود. به بیان دیگر، نص خفی آن است که یا می‌دانیم مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ (صحابه)، امامت و خلافت را از آن نص به صورت بدیهی و واضح دریافت نکرده‌اند؛ به طوری که حجت بر آنها تمام نشده و جای اجتهاد برای آنها باقی بوده است؛ یا مطمئن نیستیم که آن را به صورت بدیهی دریافت کرده‌اند یا فهم آن نیازمند استدلال و تأمل بوده است. بنابراین هر نصی که به جلی بودن آن علم نداشته باشیم، نص خفی محسوب می‌شود. سید مرتضی نیز به این معیار این‌گونه اشاره می‌کند: «نص خفی کلامی است که ما نمی‌دانیم مخاطبان پیامبر ﷺ مراد ایشان را به صورت بدیهی دریافت کرده‌اند یا از طریق استدلال و نظر. البته ما الآن مراد پیامبر ﷺ را تنها با استدلال و نظر می‌فهمیم» (همان، ص ۶۸).

بخش سوم: دلایل اعتقاد به نص جلی

در آثار متکلمان امامیه، دلایلی بر اثبات اعتقاد به نص جلی بیان شده است. از میان آن دلایل، ما به تبیین و دفاع از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

دلیل اول (مخفی بودن ویژگی‌های امام)

این استدلال مبتنی بر چند مقدمه است:

(الف) امامت منصبی الهی است که دارای ویژگی‌های ممتازی مانند عصمت و افضلیت است؛ بنابراین امام باید معصوم و افضل باشد. دلیل این مقدمه در کتب کلامی شیعه بیان شده است (ابن میثم، ۱۴۰۶ق، ص ۱۷۷ و ۱۸۰؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶۴ و ۳۶۶)؛

(ب) این ویژگی‌ها از امور پنهانی هستند که برای افراد عادی قابل شناسایی نیستند؛ بلکه تنها خداوند به آنها آگاه است؛ زیرا ممکن است کسی دارای ظاهری متقی و اعمالی صالح باشد، ولی در باطن فاقد عصمت و افضلیت باشد؛ در نتیجه، مردم عادی هرچه تلاش کنند، نمی‌توانند کسی را که دارای این ویژگی‌ها باشد، شناسایی کنند؛

(ج) تنها خداوند یا کسی که با خداوند در ارتباط است (پیامبر ﷺ) می‌تواند گزینه امامت را به مردم معرفی کند؛

(د) این معرفی باید به گونه‌ای باشد که مردم در شناخت و تبعیت از امام دچار سردرگمی و تحیر نشوند. در غیر این صورت، تکلیف بندگان دچار اختلال می‌شود و این با حکمت خداوند ناسازگار است.

نتیجه: بنابراین امام باید از سوی خدا یا رسولش که آگاه به ویژگی‌های اماماند، برای آحاد امت به صورت مشخص معرفی شود. چنین معرفی‌ای را «نص جلی» می‌گویند. بنابراین، شناخت امام برای مردم نیازمند نص جلی از سوی خدا یا پیامبر ﷺ است.

نکته: این دلیل مبتنی بر پذیرش عصمت و افضلیت امام است. بنابراین بعد از اثبات لزوم عصمت و افضلیت برای امام، دلالت آن بر لزوم نص جلی بر امام، حتمی است. به این ملازمه، برخی از اهل سنت، مانند قاضی عبدالجبار هم اعتراف کرده‌اند. او در ضمن مباحث خود تصریح می‌کند که ریشهٔ اختلاف ما با امامیه در مسئلهٔ نص جلی، اختلاف در صفات امام است. او می‌گوید: اگر صفات امام به‌صورتی باشد که امامیه ادعا می‌کند، ما هم ضرورت نص جلی را قبول می‌کنیم (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲۰ (بخش ۱)، ص ۱۱۱).

ناگفته نماند که در روایات شیعیان نیز به ملازمهٔ بین عصمت و نص اشاره شده است: «عن السجّاد علیه السلام قال: الإمام منّا لا یکون إلاّ معصوماً و لیست العصمة فی ظاهر الخلق فیعرف بها، و لذلك لا یکون إلاّ منصوباً» (صدوق، ۱۳۶۱، ص ۱۳۲).

دلیل دوم (جلوگیری از اختلاف و تفرقه)

این استدلال مبتنی بر مقدمات زیر است:

الف) قرآن کریم در آیات متعددی مردم را از تفرقه و اختلاف برحذر داشته است (آل عمران: ۱۰۵؛ انفال: ۴۶؛ روم: ۳۱ و ۳۲):

ب) مسئلهٔ خلافت از مسائل اساسی و مهمی است که انگیزهٔ اختلاف و تفرقه در آن بسیار زیاد است. اختلافی که در سقیفه بر سر انتخاب خلیفهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد، نشانهٔ خوبی بر اختلاف‌برانگیز بودن مسئلهٔ مهم خلافت است؛ ج) اگر امام با نصی آشکار برای مردم تعیین نشود، مردم در تعیین چنین منصب مهمی دچار اختلاف و تفرقه می‌شوند. توجه به زندگی قبیله‌ای عرب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه آنها نسبت به سران قبایل خود مطیع و متعصب بودند، این مشکل را دوچندان می‌کند (سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۸۶). / ابن‌سینا به خوبی به این مقدمه اشاره کرده است: «لاستخلاف بالنص أصوب، فإن ذلک لا یؤدی إلى التشعب و التشاغب و الاختلاف» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۲). نتیجه: بنابراین بر پیامبر حکیم لازم است که برای جلوگیری از فتنه و هرج‌ومرج و اختلاف، خلیفهٔ خود را به‌گونه‌ای برای احاد امت معرفی کند که زمینهٔ اختلافات از بین برود. این نوع معرفی، همان نص جلی است.

دلیل سوم (سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در انتخاب جانشین)

برای تبیین این دلیل باید به مقدمات زیر توجه کرد:

الف) سیرهٔ مستمر پیامبر صلی الله علیه و آله این‌گونه بود که همواره در غیاب خود، به‌ویژه در جنگ‌ها و غزوات، برای خود جانشینی را تعیین می‌کرد. اسامی این افراد در تاریخ ثبت شده است (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷ و ۸):

ب) علاوه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سیرهٔ همهٔ پیامبران نیز تعیین جانشین برای خود بوده است (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۶ ص ۲۲۱)؛ مثلاً حضرت شیث علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام، حضرت آصف علیه السلام وصی حضرت سلیمان علیه السلام و حضرت شمعون علیه السلام وصی حضرت عیسی علیه السلام بود و... (حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۰۷)؛

ج) به نقل خود اهل سنت، ابوبکر نیز همانند انبیای الهی از تعیین جانشین برای خود غفلت نکرده و با نص صریحی عمر را به عنوان خلیفه بعد از خود معین کرده است (ملاحمی، ۲۰۱۰، ص ۶۸۳؛ تفتازانی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۸۷)؛

د) ممکن نیست پیامبری که برای غیبت چندروزه خود، امور امت را بدون متولی رها نمی‌کرد، آنها را بعد از خود بدون تعیین جانشین رها کند. برخی به این مقدمه اشکال وارد کرده‌اند:

اشکال اول: شاید پیامبر ﷺ در زمان حیات خود مکلف به تعیین جانشین بوده، ولی برای بعد از حیات خود چنین تکلیفی نداشته است (اصفهانی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۰۸۶).

پاسخ: اولاً این ادعا بدون دلیل است؛ ثانیاً چگونه ممکن است خدای حکیم در زمان حضور پیامبر ﷺ که احتمال فتنه و تفرقه کمتر است، پیامبر ﷺ را مکلف به تعیین جانشین کند، ولی برای بعد از آن حضرت که احتمال فتنه و تفرقه بیشتر است، چنین تکلیفی را بر او واجب نکند؟!

اشکال دوم: از آنجاکه پیامبر ﷺ می‌دانست صحابه بعد از رحلت او مسئولیت تعیین خلیفه را بر عهده می‌گیرند و درباره آن اهمال نمی‌کنند، دیگر نیازی نبود که برای خود خلیفه تعیین کند (ایچی، بی‌تا، ص ۴۰۴).

پاسخ: پیش‌تر گذشت که اساساً تعیین خلیفه متوقف بر شناخت اوصاف مخفی امام است که صحابه از آن بی‌اطلاع‌اند. حتی در تاریخ نقل شده است که عده‌ای از قبایل (مانند قبیله بنی‌عامر) به پیامبر ﷺ گفتند که شرط اسلام آوردنشان این است که بعد از رحلت ایشان در حکومت نقش داشته باشند؛ اما پیامبر ﷺ در جواب آنها فرمود: «الأمر الی الله یصنعه حیث یشاء» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۸۴). بنابراین، سپردن مسئولیت تعیین خلیفه به صحابه، ادعای باطلی است.

نتیجه: بنابراین، پیامبر ﷺ امت خود را بدون تعیین جانشین مشخص رها نکرده و آن را با نص جلی معین کرده است.

بخش چهارم: پاسخ به شبهات اعتقاد به نص جلی

مخالفان امامیه برای انکار نص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ اشکالات و شبهاتی را مطرح کرده‌اند. در این بخش به اشکالات مهم مطرح‌شده در لسان مخالفان نص جلی اشاره می‌کنیم و به تبیین پاسخ آنها از دیدگاه متکلمان امامیه می‌پردازیم.

اشکال اول (جلی بودن اعتقاد به نص جلی)

اعتقاد به نص جلی توسط افرادی مانند هشام بن حکم و ابن‌روندی در میان امامیه جعل شده است و قبل از آنها چنین عقیده‌ای سابقه ندارد (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲۰ (بخش ۱)، ص ۱۱۸؛ آمدی، ۱۴۳۳ق، ج ۵، ص ۱۶۳؛ هارونی، ۱۴۳۹ق، ص ۱۳۱).

پاسخ

اولاً اگر این عقیده توسط افراد مذکور جعل و ابداع شده باشد، باید میان مورخان و تذکره‌نویسان معلوم و مشهور می‌شد که این نظریه را این افراد ابداع کرده‌اند؛ مانند نظریاتی که افرادی مانند *واصل بن عطا* برای اولین بار مطرح کرده‌اند و در تاریخ علم کلام مشهور است؛ درحالی‌که در مورد جعل نظریه نص جلی چنین چیزی وجود ندارد (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۱۹؛ طوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۰؛ حمصی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۴).
ثانیاً در اشعار *سیداسماعیل حمیری* (۱۷۹ق) که پیش از امثال *ابن‌راوندی* زندگی می‌کرد، اشاره شده است که پیامبر ﷺ در زمان خود، علی بن ابی‌طالب را «امیرالمؤمنین» خطاب کرده و بر امامت و وصایت او نص کرده است (مفید، ۱۴۱۳ق - ج، ص ۲۲ و ۲۳؛ ابن‌میثم، ۱۴۱۷ق، ص ۹۳). شعر او چنین است:

و فیهم علی وصی النبى
و کان الخصیص به فی الحیاة

بمخضرمهم قد دعاه امیرا
و صاهره و اجتباه عشیرا

ثالثاً قبل از امثال *هشام بن حکم* و *ابن‌راوندی*، در احتجاجات امامان شیعه همچون امام حسن مجتبی ﷺ، به نص پیامبر ﷺ درباره امامت اهل بیت ﷺ اشاره شده است (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۳۱۶).
رابعاً چگونه ممکن است *هشام بن حکم* که از شاگردان نزدیک امام صادق و امام کاظم ﷺ بوده، چنین عقیده‌ای را در بین شیعیان جعل کرده باشد، ولی آن دو امام با چنین عقیده ساختگی مخالفت نکرده باشند؟! (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۰، ص ۳۳۷).

خامساً بر فرض پذیرش این سخن که ادعای نص جلی توسط افراد یادشده برای اولین بار مطرح شده است، این سخن به معنای آن نیست که آنها چنین ادعایی را جعل کرده‌اند؛ بلکه به معنای این است که این ادعا در بین شیعیان مشهور بوده؛ ولی توسط امثال *هشام بن حکم* که متکلم ماهری بود، تبیین و ترویج شده است (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۲۰؛ طوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۱).

اشکال دوم (لزوم احتجاج)

اگر نص جلی وجود داشت، چرا امیرمؤمنان ﷺ در مواضع مختلف به این نصوص برای اثبات امامت خود احتجاج و استدلال نکرده است؟ (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲۰ (بخش ۱)، ص ۱۲۲؛ ایچی، بی‌تا، ص ۴۰۴)

پاسخ

امیرمؤمنان ﷺ مکرراً و در مواضع مختلف، از جمله در شورای انتخاب خلیفه سوم، به نصوص امامت خود احتجاج کرده و از مخاطبان خود بر صحت آن اقرار گرفته است (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۹۶). البته این احتجاج‌ها مختص امیرمؤمنان ﷺ نبود؛ بلکه خانواده، یاران و حتی مخالفان ایشان، مانند *عمرو بن عاص* و *مأمون عباسی* نیز با این نصوص بر امامت ایشان احتجاج و استناد کرده‌اند (همان، ص ۳۹۶-۴۲۲).

اشکال سوم (تکفیر صحابه)

لازمه ثبوت نص جلی این است که صحابه پیامبر ﷺ از آن مطلع بوده و عمداً آن را انکار و کتمان کرده‌اند. لازمه این کتمان و انکار، تکفیر صحابه است؛ درحالی که شأن و منزلت صحابه بالاتر از اتهام مخالفت با پیامبر ﷺ است (قاضی عبدالجبار، بی تا، ج ۲۰ (بخش ۱)، ص ۳۲۷؛ تفتازانی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۵۸).

پاسخ

اولاً صحابه پیامبر ﷺ افرادی عادی بودند که برخی از آنها عادل و برخی دیگر غیرعادل بوده‌اند (عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۲). بر همین مبنا، ارتداد برخی از صحابه بعد از پیامبر ﷺ از امور مسلمی است که روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی آن را تأیید می‌کند (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۱۲۱؛ مفید، ۱۴۱۳ق - الف، ص ۶)؛ ثانیاً مخالفت‌های صحابه با دستوره‌های پیامبر ﷺ، مربوط به بعد از وفات ایشان نیست؛ بلکه در زمان حیات ایشان نیز مکرراً با پیامبر ﷺ مخالفت می‌کردند و ایشان را می‌آزردند و نظرات شخصی خود را مقدم می‌داشتند؛ مانند جریان دوات و قلم (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۱۴)، تخلف از لشکر/اسامه (ابن سعد، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۲۴۹)، صلح حدیبیه (ذهبی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۷۱) و...؛ ضمن اینکه در مواردی اقدام به ترور پیامبر ﷺ از سوی برخی صحابه نیز در تاریخ نقل شده است (بیهقی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۲۵۶)؛

ثالثاً برخی از صحابه به دلایلی همچون حسادت و کینه، با امیرمؤمنان ﷺ دشمنی داشتند و با خلافت او بعد از پیامبر ﷺ مخالف بودند. بنابراین طبیعی است که نصوص امامت ایشان را انکار و کتمان کنند (شرف‌الدین، ۱۴۲۶ق، ص ۵۱۳-۵۱۶)؛

رابعاً عده‌ای از صحابه پیامبر ﷺ به دلیل انگیزه‌های مختلف، از جمله ترس از خلفا و صحابه پرنفوذ، از اعلان و نقل نصوص مربوط به امامت امیرمؤمنان ﷺ احتراز می‌کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۶۰ و ۵۱۸)؛ خامساً در خصوص نصوص امامت امیرمؤمنان ﷺ، گزارش‌های تاریخی صراحت در کتمان آنها توسط برخی از صحابه دارد (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۷۱؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۸۸).

اشکال چهارم (لزوم تواتر)

اگر چنین نصی وجود داشت، قطعاً در بین امت به صورت جلی و متواتر نقل می‌شد و امکان نداشت که بر امت پنهان بماند (ملاحمی، ۲۰۱۰، ص ۶۵۹؛ ایچی، بی تا، ص ۴۰۴).

پاسخ

اولاً ابلاغ نص جلی از سوی پیامبر ﷺ ملازم با این نیست که این نص به صورت جلی و متواتر به دست ما رسیده باشد؛ بلکه ممکن است صحابه پیامبر ﷺ به دلیل معصوم نبودن و همچنین میل و هوس بعضی از آنها در به دست آوردن منصب خلافت، در رساندن آن نص به نسل‌های بعدی کوتاهی کرده باشند. البته شواهد تاریخی این کوتاهی و قصور صحابه را تأیید می‌کند (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۷)؛

ثانیاً رویکرد خلفا در منع انتشار و نقل احادیث پیامبر ﷺ و همچنین آتش زدن آنها (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۳؛ خطیب بغدادی، ۱۴۲۹ق، ص ۵۰؛ ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱)، شاهد خوبی بر امکان عدم تواتر احادیث امامت در میان همه امت است؛

ثالثاً با توجه به کثرت شیعیان و پراکندگی جغرافیایی آنان، ناقلا نصوص دال بر امامت امیرمؤمنان ﷺ، از نظر تعداد و شرایط مکانی و زمانی به گونه‌ای هستند که احتمال خطا و تبانی بر جعل آن نصوص، عادتاً محال است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵۹). بنابراین، تواتر برخی از نصوص جلی، مسلم است؛

رابعاً بسیاری از دانشمندان اهل سنت به تواتر تعدادی از نصوص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ اذعان کرده‌اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۴۳-۵۷۳).

اشکال پنجم (لزوم شهرت نزد امت)

۱. اگر امامت امیرمؤمنان ﷺ با نص جلی بیان شده بود، باید مثل فرایض و واجباتی مانند نماز و روزه، از مسائل معلوم و مشهور در میان مسلمانان قرار می‌گرفت؛ درحالی که نصوص امامت امیرمؤمنان ﷺ در بین امت، مسلم و مشهور نیست (ملاحمی، ۲۰۱۰، ص ۶۸۳؛ باقلانی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۴۲ و ۴۴۳).

پاسخ

اولاً در مورد احکام واجب، مانند نماز، روزه و... انگیزه خاصی در بین مسلمانان بر کتمان و انکار آنها وجود نداشت؛ درحالی که نصوص امامت مسئله‌ای بود که از همان ابتدا عده‌ای به دلیل ریاست‌طلبی‌ها و انگیزه‌های سیاسی به دنبال کتمان آن بودند و جلوی نشر آنها را می‌گرفتند. بنابراین، قیاس نصوص امامت با نصوص واجبات، قیاس مع الفارق است (حمصی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۷؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵۹)؛

ثانیاً در کیفیت بسیاری از این واجبات، با اینکه به اندازه مسئله خلافت انگیزه کتمان و تحریف وجود نداشته، در بین امت اختلافات زیادی رخ داده است (طوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۲۰).

بخش پنجم: مصادیق نصوص

متکلمان امامیه با توجه به معیاری که برای نص جلی و نص خفی بیان کرده‌اند، به تبیین مصادیق هر کدام از آنها نیز پرداخته‌اند. ما ضمن اشاره به برخی از این نصوص، دیدگاه منتخب خود را تبیین خواهیم کرد.

الف) مصادیق نص جلی

در بحث معیار نص جلی گذشت که معیار صحیح آن این است که مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ (صحابه)، امامت و خلافت را از آن نص به صورت بدیهی و واضح دریافت کرده باشند؛ به طوری که حجت بر آنها تمام شده و جای هیچ عذر و تخلف و اجتهادی را برای آنها باقی نگذاشته باشد؛ چه فهم امامت از آن به دلیل صراحت الفاظی مانند

خلافت، امامت، امارت، وصایت و... باشد و چه با توجه به قرائن حالیه و مقالیه موجود در آن باشد. بنابراین نصوص جلی دو دسته‌اند:

دسته اول

دسته اول نصوصی هستند که در آنها به صراحت از لفظ امامت، خلافت، امارت و... استفاده شده است. این دسته مصادیق فراوانی دارد که بسیاری از آنها در منابع اهل سنت آمده است. برخی از منابع این نصوص عبارت‌اند از: *فاضل مقداد، اللوامع الالهیه*، ص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ *ملا مهدی نراقی، انیس الموحدین*، ص ۱۸۵-۱۹۱؛ *همو، شهاب ثاقب*، ص ۱۴۳-۱۵۲؛ *جمعی از نویسندگان، دانشنامه کلام اسلامی*، ج ۱، ص ۴۵۷ و ۴۵۸؛ همچنین کتاب *اثبات الهداة شیخ حرعاملی*، که مملو از این احادیث‌اند. ما در اینجا تنها به تعدادی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حدیث یوم‌الدار: وقتی آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) بر پیامبر ﷺ نازل شد، ایشان نزدیکان خود را که چهل مرد بودند، در خانه ابوطالب گرد آورد و پیامبری خود را به آنها ابلاغ کرد؛ سپس چندبار فرمود: «کدام‌یک از شما در امر نبوت مرا یاری می‌کند تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟» همه سکوت کردند؛ ولی هربار امیرمؤمنان ﷺ آمادگی خود را اعلام کرد. در نتیجه، پیامبر ﷺ دست بر شانه امیرمؤمنان ﷺ گذاشت و خطاب به جمع حاضر فرمود: «انّ هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۹۳-۴۰۲). این حدیث در آثار زیادی از اهل سنت نقل شده است. بسیاری از متکلمان امامی این حدیث را به دلیل استفاده از لفظ «وصایت» و «خلافت»، از مصادیق نص جلی دانسته‌اند (حلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳؛ ابن‌میثم، ۱۴۱۷ق، ص ۸۱). متن این حدیث، در برخی از منابع با عبارات دیگری نیز نقل شده است که دلالت بعضی از آنها بر خلافت امیرمؤمنان ﷺ صراحت بیشتری دارد (یوسفیان، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۶).

۲. حدیث «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ يَامِرَةَ الْمُؤْمِنِينَ»: این حدیث که در ذیل خطبه غدیر از پیامبر ﷺ نقل شده است، به دلیل استفاده از لفظ «امارت»، از جمله نصوصی است که متکلمان امامیه از مصادیق نص جلی شمرده‌اند (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۶۳؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۶۸). البته روایات متعددی وجود دارد که براساس آنها پیامبر ﷺ حضرت علی ﷺ را با وصف «امیرالمؤمنین» معرفی کرده است (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۳۱؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۸۶). ناگفته نماند که از نظر امامیه، این لقب مختص حضرت علی ﷺ است و اطلاق آن به هیچ‌کس دیگری جایز نیست (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۳۳۴).

۳. حدیث «انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین». در این حدیث نیز پیامبر ﷺ با صراحت امیرالمؤمنین ﷺ را با وصف «امام» توصیف می‌کند. در روایات زیادی به این وصف برای امیرالمؤمنین ﷺ اشاره شده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۴۸؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۹۵).

دسته دوم

دسته دوم نصوصی هستند که الفاظ آن صریح در امامت و خلافت نیست؛ لکن می‌دانیم که صحابهٔ پیامبر ﷺ با توجه به قرائن حالیه و مقالیه، از آن نص، امامت و خلافت را فهمیده‌اند. به نظر می‌رسد که «حدیث غدیر» مصداق روشن این قسم است. حدیث غدیر از نصوص متواتر نزد فریقین است که بیش از صد نفر از صحابه و هشتاد نفر از تابعین آن را نقل کرده‌اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۱-۱۶۵). این حدیث که با عبارت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» شناخته می‌شود، در بیان بسیاری از متکلمان امامی از مصادیق نص خفی شمرده شده است؛ ولی تعدادی از آنها، مانند علامه امینی (همان، ج ۲، ص ۱۰) و میرشرف‌الدین عاملی (شرف‌الدین، ۱۴۲۶ق، ص ۴۰۶ و ۴۰۷) آن را از مصادیق نص جلی می‌دانند. به نظر می‌رسد که سخن این دو متکلم امامی درست است؛ زیرا با توجه به تعریفی که از نص جلی ارائه دادیم، این حدیث از جمله نصوصی است که اگرچه لفظ آن صراحت در امامت ندارد، لکن قرائن فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد هیچ کدام از صحابهٔ پیامبر ﷺ چیزی غیر از خلافت را از آن نفهمیده‌اند. این قرائن عبارت‌اند از:

الف) شعر *حسان بن ثابت*: بعد از سخنان پیامبر ﷺ در روز غدیر، *حسان بن ثابت* که از بزرگ‌ترین شاعران زمان پیامبر ﷺ بود، از میان جمعیت بلند شد و بعد از کسب اجازه از رسول خدا ﷺ، مضمون حدیث غدیر را در قالب شعر درآورد. تعداد زیادی از علمای اهل سنت این جریان را نقل کرده‌اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۶۶). شعر *حسان* نشان می‌دهد که او به عنوان مخاطب پیامبر ﷺ، از حدیث غدیر، امامت و خلافت را فهمیده است. برخی از ابیات او صراحت در این مطلب دارد؛ مانند بیت «رضیتک من بعدی إماماً و هادياً». شعر او این گونه است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اکرم بالنبی منادیا
 یقول فمن مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا هناک التعدایا
 الهک مولانا و انت ولینا و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا
 فقال له: قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
 فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له أتباع صدق موالیا
 هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا

ب) شعر *قیس بن سعد*: یکی دیگر از صحابهٔ پیامبر ﷺ که از حدیث غدیر معنای خلافت را فهمیده، *قیس بن سعد بن عباده* است. او که از گروه انصار بود، در ضمن شعری به برداشت امامت از حدیث غدیر اشاره می‌کند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۹۱؛ ابن جوزی، ۱۳۷۶، ص ۳۹). شعر او این گونه است:

و علیُّ إمامنا و إمامٌ لسوانا أتى به التنزیلُ
 یومَ قالَ النبی من کنتُ مولاهُ فهذا مولاهُ خطبُ جلیلُ
 إنَّ ما قاله النبی علی الأُمَّة حتمٌ ما فیهِ قالٌ وقیلُ

ج) شعر عمرو بن عاص: او نیز با وجود دشمنی آشکارش با امیرمؤمنان علیه السلام، از جمله صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است که در ضمن اشعارش، از حدیث غدیر خلافت را فهمیده است (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۷۳-۲۵۹). وی در ضمن قصیده‌ای که در جواب نامه معاویه سروده است، این گونه می‌گوید:

وَكَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى وَصَابَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِيٍّ
وَفِي يَوْمِ خُمٍّ رَقِيَّ مِنْبَرًا بَلَّغُ وَالرَّكْبُ لَمْ يَرَحِلِ
وَفِي كَفِّهِ كَفَّهُ مُعَلَّنًا يِنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ
السُّبُّ بِكُمْ مِنْكُمْ فِي النُّفُوسِ بِأَوْلَى فَقَالُوا بَلَى فَاغْفِلِ
فَأَنحَلَهُ إِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلَفِ الْمُنْحَلِ
وَقَالَ فَمَنْ كُنْتُ مُوَلًى لَهُ فِهَذَا لَهُ الْيَوْمَ نَعَمَ الْوَلِيُّ
فَوَالِ مَوْلَاهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَعَادِ مُعَادَى أَخِي الْمُرْسَلِ

د) بیعت حاضران: در برخی نقل‌ها آمده است که بعد از خطبه غدیر، حاضران با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند و به حضرت تبریک گفتند (همان، ج ۱، ص ۵۰۸-۸۱۰). عمر و/بویکر از اولین نفراتی بودند که به حضرت تبریک گفتند (همان، ص ۵۱۰-۵۲۷). چنان که واضح است، تبریک گفتن در کنار بیعت کردن، نشان‌دهنده این است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث غدیر خلافت و امامت را فهمیده بودند، نه دوستی و نصرت را.

هـ) جریان حارث بن نعمان: وقتی که حدیث غدیر در شهرهای مختلف پخش شد، یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به نام حارث بن نعمان فهری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر اعتراض کرد. او به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اینکه در غدیر گفته‌ای "من کنت مولاة فعلی مولاة"، آیا این سخن از ناحیه خودت است یا از ناحیه خدا؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این سخن از طرف خداوند است.» نعمان بن حارث بعد از شنیدن این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دعا شد و از خدا درخواست کرد که اگر این سخن حق است، خداوند از آسمان سنگی نازل کند تا او را نابود کند. اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش نازل شد و او را کشت. در این هنگام، آیه اول و دوم سوره معارج نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ». این جریان را حدود سی نفر از علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند (همان، ص ۴۶۰-۴۷۱). این جریان نشان می‌دهد که حارث از این حدیث، نصرت و محبت را نفهمیده، بلکه امامت و خلافت را فهمیده است.

ی) احتجاجات به حدیث غدیر: چنان که پیش‌تر گذشت، خود امیرمؤمنان علیه السلام در مواضع مختلفی، از جمله روز شورا، روز رجه، جنگ جمل، جنگ صفین و... به حدیث غدیر احتجاج کرده و برای حق خلافت به آن استدلال نموده است. علاوه بر ایشان، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و صحابه دیگر نیز به این حدیث احتجاج و استدلال کرده‌اند (همان، ص ۳۲۷-۳۹۶). نکته موردنظر ما این است که در همه این احتجاجات، اگرچه گاهی برخی افراد اصل شنیدن حدیث را کتمان کرده‌اند، ولی کسی در اینکه این حدیث دلالت بر خلافت

می‌کند، مناقشه نکرده است. به عبارت دیگر، در این احتجاجات، دلالت حدیث غدیر بر خلافت، انکار نشده است. این مسئله نشان می‌دهد که کسی از صحابه نصرت و محبت را از این حدیث نفهمیده است؛ بلکه همگی امامت و خلافت را فهمیده‌اند.

نکته مهمی که لازم به ذکر است، این است که ما با توجه به مجموع قرائن یادشده، به دنبال اثبات این نبودیم که حدیث غدیر بر امامت دلالت می‌کند. دلالت حدیث غدیر بر امامت، قرائن بسیار زیادی دارد که در کتب کلامی شیعه به تفصیل ذکر شده است؛ بلکه ما به دنبال اثبات این بودیم که صحابه پیامبر ﷺ از حدیث غدیر چیزی جز امامت و خلافت را نفهمیده‌اند. با توجه به قرائنی که ذکر شد، به دست می‌آید که حدیث غدیر نص جلی است، نه نص خفی. جناب شرف‌الدین عاملی نیز درباره حدیث غدیر می‌گوید: «فالحديث مع ما قد حفّ به من القرائن نصّ جلیّ فی خلافة علیؑ» (شرف‌الدین، ۱۴۲۶ق، ص ۴۰۶ و ۴۰۷).

ب) مصادیق نص خفی

همان‌طور که در بحث معیار نص گذشت، معیار نص خفی این است که ما نمی‌دانیم آیا مخاطبان پیامبر ﷺ، مراد ایشان را به صورت بدیهی دریافت کرده‌اند یا از طریق استدلال و نظر. بنا بر این معیار، هر نصی که ما نتوانیم احراز کنیم صحابه پیامبر ﷺ از آن، خلافت را به صورت بدیهی دریافت کرده‌اند، نص خفی محسوب می‌شود. مصادیق این قسم نیز بسیار است. از این میان به برخی از آنها که در آثار متکلمان امامیه ذکر شده است، اشاره می‌کنیم:

۱. آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵). براساس روایات، این آیه در شأن امیرمؤمنان ﷺ نازل شده است. طبق این آیه، امیرمؤمنان ﷺ هنگامی که در نماز و در حال رکوع بودند، انگشتر خود را به فقیری انفاق کردند. متکلمان امامیه (فاضل مقداد، ۱۳۸۰، ص ۳۳۷) و زیدیه (حابس، ۱۴۲۰ق، ص ۳۰۳) این آیه را از مصادیق نص خفی دانسته و با دلایل مختلف، دلالت لفظ «ولی» در این آیه بر امامت را اثبات کرده‌اند. با توجه به اینکه جلی بودن آن احراز نشده است، بنابراین نص خفی محسوب می‌شود.

۲. حدیث منزلت: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». این سخن را پیامبر ﷺ در مواضع مختلفی از جمله جنگ تبوک، خطاب به امیرمؤمنان ﷺ فرموده‌اند. این حدیث نیز نزد متکلمان امامیه (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷) و زیدیه (حابس، ۱۴۲۰ق، ص ۳۰۷)، از مصادیق نص خفی محسوب می‌شود. گرچه از بین متکلمان امامیه، برخی مانند شرف‌الدین عاملی، آن را نص جلی می‌دانند (شرف‌الدین، ۱۴۲۶ق، ص ۲۶۲)، اما ما شاهد محکمی بر جلی بودن آن نیافتیم.

ما در این قسمت، تنها به مهم‌ترین نصوص خفی اشاره کردیم؛ ولی نصوص خفی بسیار زیاد است. در واقع همه نصوصی که بر امامت امیرمؤمنان ﷺ مورد استدلال قرار گرفته‌اند، ولی جلی بودن آنها احراز نشده است، نص خفی محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری

نتایجی که در این مقاله به‌دست آمد، به‌طور خلاصه عبارت‌اند از:

۱. با توجه به شواهدی که ذکر کردیم، مقصود از واژه «نص» در مبحث امامت، هر قول یا فعلی است که به‌صورت آشکار بر تعیین امامت فرد مشخصی از سوی خداوند یا پیامبر ﷺ دلالت کند؛ چه دلالت آن قطعی باشد و چه در حد ظهور.

۲. از بین ملاک‌هایی که برای نص جلی و نص خفی در لسان متکلمان بیان شده بود، ملاک سید مرتضی به نظر نهایی ما نزدیک‌تر است. بنا بر نظر مختار، معیار صحیح نص جلی این است که مخاطبان اولیه پیامبر ﷺ (صحابه)، امامت و خلافت را از آن نص به‌صورت بدیهی و واضح دریافت کرده باشند؛ به‌طوری که حجت بر آنها تمام شده و جای هیچ عذر و تخلف و اجتهادی را برای آنها باقی نگذاشته باشد؛ چه فهم امامت از آن، به‌دلیل صراحت الفاظی مانند خلافت، امامت، امارت، وصایت و... باشد و چه با توجه به قرائن حالیه و مقالیه موجود در آن کلام باشد. در مقابل، معیار نص خفی این است که ما نمی‌دانیم آیا مخاطبان پیامبر ﷺ مراد ایشان را به‌صورت بدیهی دریافت کرده‌اند یا از طریق استدلال و نظر.

۳. به چهار دلیل، اعتقاد به نص جلی موجه است: الف) مخفی بودن ویژگی‌های امام؛ ب) جلوگیری از اختلاف و تفرقه؛ ج) سیره پیامبر ﷺ؛ د) وقوع نص جلی.

۴. هیچ‌کدام از اشکالاتی که برای نفی اعتقاد به نص جلی بر امامت امیرمؤمنان ﷺ از سوی مخالفان امامیه بیان شده‌اند، وارد نیستند. عنوان این اشکالات عبارت‌اند از: الف) جعلی بودن اعتقاد به نص جلی؛ ب) لزوم احتجاج؛ ج) تکفیر صحابه؛ د) لزوم تواتر؛ هـ) لزوم شهرت نزد امت.

۵. با توجه به معیاری که برای نص جلی و نص خفی بیان شد، «حدیث غدیر» در زمره نصوص جلی قرار می‌گیرد و «حدیث منزلت» در زمره نصوص خفی.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، ۱۴۱۵ق، *اسد الغابۃ فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن جوزی، یوسف بن قراوغلی، ۱۳۷۶، *تذکرة الخواص من الامة بذکر خصائص الائمة*، قم، شریف رضی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء الالهيات*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۴۱۵ق، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر.
- اصفهانى، شمس الدين، ۱۴۳۳ق، *تسديد القواعد فی شرح تجرید العقائد*، تحقیق خالدین حماد عدوانی، کویت، دار الضیاء.
- امیرخانی، علی، ۱۳۹۲، «نظریه نص از دیدگاه متکلمان امامی»، *امامت پژوهی*، ش ۱۰، ص ۹-۳۴.
- امیری، رضا، ۱۳۹۴، «نص جلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب معراج»، *امامت پژوهی*، ش ۱۵، ص ۷۱-۱۰۷.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، *الغدير فی الكتاب والسنة والادب*، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه.
- ایجی، عضدالدین، بی تا، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، عالم الکتب.
- آمدی، سیف الدین، ۱۴۲۳ق، *ایکار الافکار فی اصول الدین*، قاهره، دار الکتب.
- باقلانی، ابوبکر، ۱۴۰۷ق، *تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل*، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه.
- بحرانی، میثم بن علی (ابن میثم)، ۱۴۰۶ق، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۴۱۷ق، *النجاة فی القيامة فی تحقیق امر الامامة*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۲ق، *صحيح البخاری*، تحقیق محمد زهیر، بیروت، دار طوق النجاة.
- بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۰۸ق، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دار الجیل.
- ، ۲۰۰۳م، *اصول الایمان*، بیروت، مکتبه الهلال.
- بیهقی، ابوبکر، ۱۴۰۵ق، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة*، تحقیق عبدالمعطی قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- تفتازانی، مسعود بن عمر، ۱۴۱۲ق، *شرح المقاصد*، قم، شریف الرضی.
- تهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶م، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، بیروت، مکتبه لبنان الناشرین.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، *دانشنامه کلام اسلامی*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حابس، احمد بن یحیی، ۱۴۲۰ق، *الایضاح شرح المصباح*، صنعاء، دار الحکمة الیمنیه.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، ۱۴۱۱ق، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ق، *اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- حلبی، ابوالصلاح، ۱۳۷۵، *تقریب المعارف*، تحقیق فارس تبریزیان، بی جا، محقق.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۶۳، *انوار الملکوت فی شرح الباقوت*، قم، شریف الرضی.
- ، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، جامعه مدرسین.
- حمصی رازی، محمود بن علی، ۱۴۱۲ق، *المنتقد من التقليد*، قم، جامعه مدرسین.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۴۲۹ق، *تقید العلم*، بیروت، احیاء السنة النبویه.
- ذهبی، شمس الدین، ۱۴۰۹ق، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی.
- ، ۱۴۱۹ق، *تذکرة الحفاظ*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۰، *امامت در بینش اسلامی*، قم، بوستان کتاب.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۱۹ق، *العقیده الإسلامیة علی ضوء مدرسة أهل البيت علیهم السلام*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سلطانی، مصطفی، ۱۳۹۲، «امامت از دیدگاه زبیدی»، *امامت پژوهی*، ش ۱۰، ص ۲۱۹-۲۴۶.
- شرف الدین، عبدالحسین، ۱۴۲۶ق، *المراجعات*، قم، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
- شرفی، احمد بن محمد، ۱۴۱۵ق، *عدة الاکیاس فی شرح معانی الاساس*، صنعاء، دار الحکمة الیمنیه.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۴۱۵ق، *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفه.

- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۶۱، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۹۵ق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، ۱۴۱۵ق، المعجم‌الکبیر، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی، قاهره، مکتبه ابن تیمیّه.
- طبرسی، احمدبن علی، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج، مشهد، المرتضی.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق، تاریخ‌الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۳۸۲، تلخیص‌الشافعی، قم، محبین.
- _____، ۱۴۱۴ق، الامالی، قم، دار الثقافة.
- عسکری، مرتضی، ۱۴۱۲ق، معالم‌المدرستین، تهران، مؤسسه بعثت.
- علم‌الهدی، علی بن حسین (سید مرتضی)، ۱۴۰۷ق، الشافی فی الامامه، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
- _____، ۱۴۱۱ق، الذخیره فی علم‌الکلام، قم، جامعه مدرسین.
- فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله، ۱۳۷۸، الانوار الجلالیه فی شرح الفصول التصیریّه، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
- _____، ۱۳۸۰، اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۴۰۵ق، ارشاد‌الطالبین الی نهج‌المستترشدین، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۹۸۶م، الاربعین فی اصول‌الدین، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه.
- فرمانیان، مهدی و سیدعلی موسوی نژاد، ۱۳۸۹، درسنامه تاریخ و عقائد زیدیه، قم، ادیان.
- قاسمی، حمیدان بن یحیی، ۱۴۲۴ق، مجموع‌السید حمیدان، صعده، مرکز اهل‌البيت علیهم السلام.
- قاضی عبدالجبار، بی‌تا، المغنی فی ابواب‌التوحید و العدل، بی‌جا، بی‌نا.
- قرشی، یحیی بن حسن، ۱۴۳۵ق، منهاج‌المتقین، در: عزالدین بن حسن، المعراج الی کشف اسرار‌المنهاج، صعده، مکتبه اهل‌البيت علیهم السلام.
- لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان، تهران، الزهراء علیها السلام.
- مانکدیم، قوام‌الدین، ۱۴۲۲ق، شرح‌الاصول‌الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار‌الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق - الف، الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید.
- _____، ۱۴۱۳ق - ب، اوائل‌المقالات فی المذاهب و المختارات، قم، کنگره شیخ مفید.
- _____، ۱۴۱۳ق - ج، الفصول‌المختاره من العیون و المسائل، تحقیق علی میرشریفی، قم، کنگره شیخ مفید.
- ملاحمی خوارزمی، محمودبن محمد، ۲۰۱۰م، الفائق فی اصول‌الدین، قاهره، مرکز تحقیق التراث.
- منیع هاشمی، محمدبن سعد (ابن سعد)، ۱۹۶۰م، الطبقات‌الکبری، بیروت، دار صادر.
- المؤید بالله، یحیی بن حمزه، ۱۴۲۹ق، التمهید فی شرح معالم‌العدل و التوحید، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیّه.
- میرزاپور، محسن، ۱۳۸۶، ضرورت نص بر امام از نظر مذاهب اسلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، ۱۳۶۹، انیس‌الموحدین، تهران، الزهراء علیها السلام.
- _____، ۱۳۸۰، شهاب‌ثاقب، قم، کنگره نراقی.
- نوبختی، حسن بن موسی، ۱۴۰۴ق، فرق‌الشیعه، بیروت، دار الاضواء.
- واقفی، محمدبن عمر، ۱۴۰۹ق، المغازی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ولید، علی بن محمد، ۱۴۰۳ق، تاج‌العقائد و معدن‌القوائد، بیروت، مؤسسه عزالدین.
- هارونی، یحیی بن حسین، ۱۴۳۹ق، الدعاه فی الامامه، تحقیق ابراهیم یحیی، بی‌جا، مرکز امام منصور بالله.
- یوسفیان، حسن، ۱۳۹۹، کلام اسلامی (تشریحی بر کشف‌المراد)، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی.